

مرحله دوم از بحث بیع سهام

بحث در مرحله دوم از بیع سهام بود. سوال این بود که در فرض مالکیت شرکت ها به عنوان شخص حقوقی (اعم از این که امضاء شرعی شخصیات حقوقیه را ملتزم شده باشیم یا نه، اما همین که بناء عقلاء بر این است که به اعتبار مالکیت شخصیت حقوقی معامله می کنند) اگر شرکتی سهام خود را در معرض فروش قرار داد، حقیقت این سهم چیست؟

بیان احتمالات در مساله

محتملات در مساله چهار امر است:

احتمال اول: سهم نشان دهنده حق دینی باشد نه حق عینی، به این معنی که خریدار سهم چیزی را مالک نمی شود بلکه با خرید سهم، دینی بر عهده شرکت پیدا می کند و حق او حق دینی است. حق دینی این است انسان مالک چیزی نیست ولی می تواند دیگری را اجبار بر تحویل مال یا تسلیم عمل کند.

این احتمال در کلام سنهاوری در الوسیط مطرح شده^۱، و در فقه العقود فرموده بنابر این که مالک، شخصیت حقوقی باشد، باید الزاما سهم را به این معنی تقریب کنیم. در کلام سنهاوری هم آمده است که عقد شرکت که منعقد می شود اگر بین اشخاص حقیقی باشد، حکمی دارد ولی اگر مورد شرکت، شخصیت معنویه باشد به کیفیت دیگری است. اگر شرکت بین دو شخص حقیقی باشد، هر کدام حصه خود را به نحو شیوع در کل مال مالک است، اما اگر مال، مملوک شخصیت معنویه مثل شرکت باشد، مالک راس المال، فقط شخصیت معنویه است و شرکاء هیچ حق عینی نسبت به مال ندارند، لذا باید شیوع و اشاعه در ملکیت را از شخصیت معنویه جدا کنیم. در کلام حقوقدانان غربی هم این احتمال پذیرفته شده و حقوقدانان ایران هم بعضا قائل به این نظر شده اند.

احتمال دوم: آن چه به عنوان مبیع قرار داده می شود، حصص موجودات و سرمایه شرکت (منقول و غیر منقول) است و شخص با خرید سهم، شریک در موجودات شرکت می شود؛ چون هر سهمی نشان دهنده

^۱ - الوسیط ج ۸ ص ۸۰۱

حصة ای از اموال شرکت است و ورقه سهام، فقط سند بر سهم است. طبق آن چه در برخی کتب عامه آمده، اکثر مولفین عامه قائل به این نظر هستند.

احتمال سوم: خریدار سهام مالک چیزی می شود (بر خلاف احتمال اول) و مبيع حصه ای از شرکت است اما نه حصه ای از موجودات شرکت (برخلاف احتمال دوم)، بلکه شرکت بر اساس حیثیت اعتباری، عند العقلاء مال حساب می شود که در این حیث اعتباری علل مختلفی مدخلیت دارد و یکی از این علل، موجودات شرکت اند اما خود شرکت که یک وجود اعتباری دارد مال مستقل حساب می شود. بنابراین، آن حیثیت اعتباریه است که سهم بندی شده و تقسیم به سهم های مختلف می شود.

احتمال چهارم: اصلاً در بیع سهام، مبيع خود اوراق سهام است و همین ورقه کاغذ که مبلغ اسمی دارد مالیت پیدا می کند و مورد تداول قرار می گیرد، و همین ورقه را به شخص دیگر می فروشد، همان طور که پول ایرانی را به عنوان مال مستقل به دیگری می فروشد و باز آن دلار می گیرد. طبق این احتمال، مالیت ورقه نه به اعتبار حکایت از چیزی (حصه ای از موجودات یا حصه ای از امر اعتباری) است بلکه مالیت مستقل است.

این چهار احتمال، طبق این مبنی که مالک شرکتها را شخصیت حقیقیه بدانیم، مطرح است.

مناقشه در احتمال اول

با توجه به خصوصیتی که در قانون تجارت کشورها آمده و توضیحاتی که در مورد سهم بیان شده، احتمال اول قابل التزام نیست و حقیقت سهم را به درستی تبیین نمی کند. تعریفی که در قانون تجارت است، سهم را نشان دهنده حصه ای از سرمایه شرکت ها بیان کرده اند و خریدار سهم به اعتبار این که مالک چیزی می شود، در سودهای حاصل از فعالیت شرکت شریک می شود. این خصوصیات، با احتمال اول (حق دینی و عدم مالکیت) سازگاری ندارد. به عنوان مثال، در قانون تجارت ایران، در ماده ۱ از مبحث شرکتهای سهامی، در تعریف شرکت سهامی آمده: «شرکت سهامی، که سرمایه آن به سهام تقسیم شده و مسئولیت صاحبان سهام محدود به مبلغ اسمی سهام آنها است». و یا در ماده ۲۴ در تعریف سهم آمده: «سهم، قسمتی از سرمایه شرکت سهامی است که مشخص میزان مشارکت و تعهدات و منافع صاحب آن (سهم) در شرکت سهامی است». این عبارات دلالت دارد بر این که خریدار سهم مالک چیزی شده است، اما این که آنچه را که مالک

شده فقط موجودات شرکت است یا حیثیت اعتباری است، بحث دیگری است که در دوران امر بین احتمال دوم و سوم مطرح است، ولی به هر حال این عبارت با حق دینی سازگاری ندارد.

بله احتمال اول ثبوتاً متصور و معقول است، اما هم اثباتاً با تعریف سهم و شرکت سهامی سازگار نیست و از طرف دیگر چون در قانون تجارت در کنار سهام سندات هم ذکر شده، واقع سندات اگر مدیون کردن شرکت باشد، نباید سهم را در عرض سند قرار می دادند، والا ماهیت سهم و سند یکی می شوند، ولذا مطالبی که در فرق بین سهم و سند گفته اند، نشان می دهد که حقیقت سهم، حق دینی نیست.

مناقشه در احتمال چهارم

این که ورقه سهم، مال مستقل باشد قابل التزام نیست؛ چون برخورد عقلاء و عرف عام با ورقه سهام به این نحو است که برای خود ورقه مالیت مستقل قائل نیستند، بلکه آن را مجرد وثیقه و سند برای امر آخر می دانند. شاهد سند بودن ورقه، همان مطالب و مباحثی است که قبلاً در خصوصیات مال مستقل در بحث اوراق نقدیه و امثال آن بیان شد؛ زیرا عرف عقلاء اخذ آن را اخذ حق حساب نمی کنند و اگر کسی آن را تلف کند و اثبات شود که از ماباز آن استفاده نکرده است، حق دریافت عوض آن را دارد، بنابراین معامله عرف عام با ورقه سهم، همان معامله چک و سفته است.

بررسی احتمال دوم و سوم

در تعیین این که کدام یک از این دو احتمال بنابر مالکیت شخصیت حقوقی قابل التزام است، اول باید ببینیم آیا با حفظ مالکیت شرکت بعنوان شخصیت حقوقی، هر دو احتمال، ثبوتاً ممکن است یا نه؟ اگر هر دو احتمال ثبوتاً ممکن بود، آن وقت باید اثباتاً به دنبال شواهد برای تعیین یکی از دو احتمال باشیم، و اگر فقط یکی از دو احتمال ثبوتاً ممکن بود، طبعاً اثباتاً هم همان متعین است.

احتمال سوم، بلاشکال طبق مبنای مالکیت شخصیت حقوقیه ثبوتاً ممکن است، یعنی مالک، شخص حقوقی باشد اما آنی که مساهم مالک می شود حصه ای از حیثیت اعتباری شرکت باشد. پس ثبوتاً مشکلی نیست که شرکت به عنوان شخصیت حقوقی، مالک موجودات و اموال شرکت باشد، اما حیثیت اعتباری شرکت، سهم بندی شده و به افراد برسد.

اما این که آیا احتمال دوم هم طبق مبنای شخصیت حقوقیه ثبوتاً ممکن است یا نه، اشکال شده است که:

اشکال ثبوتی اول به احتمال دوم و جواب از آن

این که از یک طرف مالک را شخصیت حقوقیه بدانیم و از طرف دیگر سهم را نشان دهنده سرمایه و اموال شرکت بدانیم ثبوتاً متصور نیست؛ چون مستلزم این است که مال واحد، مملوک دو مالک مستقل از هم باشد. این که بگویید شرکت بعد از فروش سهام آن، خود را از مالکیت کنار می کشد قابل التزام نیست؛ چون شرکت حتی بعد از فروش سهامش هم مالک موجودات است و به فعالیت خود ادامه می دهد. پس باید بگویید ملکیت اشخاص هم در این بین ایجاد می شود و لذا اجتماع دو مالک می شود. این که برخی در مورد سهام قائل به حق دینی شده اند، ممکن است به این جهت باشد که حق عینی را منحصر در ملکیت موجودات شرکت گرفته اند و دیده اند موجودات شرکت، مملوک اشخاص حقیقی است و نمی شود دو مالک داشته باشد.

جواب این اشکال همان طور که قبلاً اشاره شد، این است که ملکیت مال واحد برای دو مالک در زمان واحد اگر در عرض هم باشد، بلکه معقول نیست؛ چون ملکیت متضمن اختصاص مملوک به مالک است، اما این مساله با ملکیت طولیه قابل حل است به همان نحوی که در مورد ملکیت مولی نسبت به عبد و ملکیت عبد نسبت به اموال خود متصور است که مال واحد (اموال شخصی عبد) به ملکیت دو نفر است طولیاً، در مورد شرکتها هم گفته می شود که موجودات شرکت ابتداء ملک شرکت بعنوان شخصیت حقوقی هستند و از آنجا که خود شرکت بعنوان حیثیت اعتباری سهم بندی شده و به اشخاص فروخته می شود صاحبان سهم در طول ملکیتشان نسبت به شرکت مالک موجودات شرکت هم می شوند.

در کلام بعضی الاعلام در کتاب الشرکه که بحث مختصری در حقیقت سهام کرده اند، مطرح شده که اگر کسی از راه ملکیت طولیه بخواهد مشکل مالکیت اشخاص حقیقی نسبت به موجودات شرکت را حل کند، تکلفی است که دور از فهم عرفی است.^۲ اما این مطلب و وجود چنین تکلفی برای ما واضح نیست بلکه ملکیت طولیه عرفی به نظر می رسد. اگر همان طور که در بحث اموال عبد یا در بحث خمس مطرح است که ارض ملک امام است و از طرف دیگر اشخاص مالک اند، با ملکیت طولیه اشکال را حل کردیم، دیگر حل اشکال در ما نحن فیه با التزام به ملکیت طولیه تکلفی ندارد.

^۲ - کتاب الشرکه (للسید الهاشمی) ص ۳۴-۳۵

اشکال ثبوتی دوم (عدم سازگای احتمال دوم با مبنی)

اشکال دوم این است که گفته می شود احتمال دوم طبق فرض مالکیت شخصیت حقوقیه ثبوتاً صحیح نخواهد بود؛ چون اصلِ غرض از اعتبار شخصیت حقوقیه و اعتبار آن به عنوان مالک در شرکت ها، ترتب آثاری بود که آن آثار، با حصر مالکیت بر شخصیت حقیقی قابل تأمین نبود. در اول بحث شخصیت حقوقیه توضیح داده شد در کلام قانونیین و مولفین کتب معاملات، که غرض از اعتبار شخصیت حقوقی، این است که مثلاً در موارد افلاس اشخاص، بدهکاری ها از موجودات شرکت دریافت نشود، و اگر شرکت ورشکسته شده بدهی شرکت از مال شخصی افراد اخذ نشود، یا در موارد تقاص که مدیون امتناع از اداء دین می کند جلوی تقاص از اموال شرکت گرفته شود و همین طور بقیه آثار جعل شخصیت حقوقیه.

اشکال دوم این است که احتمال دوم، با آثاری که فلسفه اعتبار شخصیت حقوقیه بود، سازگاری ندارد؛ چون طبق این احتمال، همین موجودات شرکت، مملوک زید و عمرو است لذا اگر زید افلاس یا امتناع از دین پیدا کرد، طلبکار او می تواند همین اموال را بگیرد چون ملک زید است. لذا حتی اگر در متن قانون کشور ها هم عبارتی باشد که صریح در احتمال دوم است، از موارد تناقض در صدر و ذیل قانون حساب می شود که ماده ای را نوشته اند که با اصل سازگاری ندارد.

طبق این اشکال، در دوران بین احتمال دوم و سوم، احتمال دوم ثبوتاً با حفظ مبنای مالکیت شخصیت حقوقیه ممکن نخواهد بود؛ لذا احتمال سوم متعین می شود و بعد از نفی سایر احتمالات، متعین این است که قائل به احتمال سوم شویم و نیازی نیست که در مقام اثبات به دنبال شاهد باشیم.

بله اگر کسی هر دو احتمال را ثبوتاً ممکن دانست و هیچ کدام از این دو اشکال را وارد ندانست، نوبت به بحث شواهد اثباتی می رسد که در آینده مطرح خواهد شد.